

عشق زیرِ روسری

شلیتا زهرا جان محمد

ترجمه محسن بدره



فهرست

- ۱۱ مقدمه مترجم
- ۱۵ پیش‌گفتار نویسنده
- ۲۱ یکم: بار اول
- ۲۳ روز خوبی برای روسی‌ام
- ۳۳ سمبوسه‌ها
- ۴۹ صفورا
- ۵۹ دوم: خط تیره‌دار
- ۶۱ معصومیت
- ۷۷ کلوچه
- ۸۵ در هم تنیده
- ۹۷ سوم: پرنسس همسریابی
- ۹۹ زیست‌داده‌ها
- ۱۰۹ ولنتاین بامزه
- ۱۱۷ سالی که نکوست
- ۱۲۷ چهارم: فقط ارتباط برقرار کن
- ۱۲۹ انتظار

- ۱۳۹..... همان آتش و همان کاسه
- ۱۵۳..... صاعقه
- ۱۶۳..... پنجم: هیچ کدام
- ۱۶۵..... شش مرحله دلسوزی به حال خود
- ۱۷۵..... تو، نه من
- ۱۸۹..... هدف مورد نظر با حجاب است
- ۲۰۳..... هشتم: روسری نشانه شناختی
- ۲۰۵..... توی آن چطوری است؟
- ۲۱۷..... ارزیابی روسری مدارانه
- ۲۲۷..... ضد سرکوب
- ۲۳۳..... هفتم: عشق
- ۲۳۵..... از یک روح تنها که جفت آفریده شد
- ۲۶۱..... راه و رسم و معنای عشق
- ۲۷۷..... نظریه کوانتوم
- ۲۸۳..... هشتم: هویت چندلایه
- ۲۸۵..... دختر ترشیده
- ۳۱۷..... دربین من
- ۳۳۱..... پس گفتار: آغاز
- ۳۳۵..... سپاس نامه

این ترجمه را تقدیم می‌کنم به همسر

«... زیر حجاب‌های ماتِ زنان مسلمان دل‌هایی تپنده هست و رویاهایی از عشق؛ پندارهایی آکنده از حکایت‌های پریان و شاهزاده‌ها و خوشبختی‌ای که خواهد آمد...»

حیف بود با این جمله خود نویسنده، که در پیشگفتار کتاب دوباره آن را می‌خوانیم، شروع نکنم. بله، کتاب حرف زیاد دارد ولی خلاصه‌اش این است که «عشق» و «روسری» - که همان عقیقانه زندگی کردن باشد، چه در پوشش، چه در رفتار و چه در هر چیز دیگر- و در کل همان مسلمانی چه خوب می‌توانند همسفر باشند.

عشق زیر روسری داستان سفر دراز شلینا برای رسیدن به عشق است، بی اینکه کم بیاورد و روسری اش (بخوانید مسلمانی اش) پس معرکه بماند یا اینکه بی خیال عشق شود. کجاها که این دو همسفر با هم نمی‌روند: به خواستگاری‌های هزارتا هزارتا، اظهار عشق کردن و بعد طرد شدن، ارتفاع هوار پایِ قلّه کلیمانجارو در آفریقا، قرار ملاقات‌های آشنایی در کافه‌ها، بیابان اردن و تمدن البتراء، و بگاه‌های همسریابی، مسجد، کانادا، حج، عرفان، قرآن، خواستگاری دختر از پسر و ... به عشق: عشقی که آخر سر پیدایش می‌کند، یعنی همدیگر را پیدا می‌کنند.

نسخه انگلیسی کتاب با سه ویراست در انگلیس، آمریکا و هندوستان منتشر شده و ترجمه‌های آلمانی، هلندی، عربی و اندونزیایی آن نیز به چاپ رسیده است. از شما چه پنهان همه جای کتاب به یک اندازه طراوت ندارد، مثل بیشتر کتاب‌های دیگر. به همین خاطر اگر احساس کردید نویسنده می‌توانست جاهایی را خلاصه‌تر بگوید، به قسمت‌های بعد بروید.

پدر شلینا اصالتاً از گجراتی‌های مسلمان شده‌ای است که به شرق آفریقا رفته بودند. خود شلینا در یکی از محله‌های شمال لندن به دنیا آمده، درس خوانده، بزرگ شده و از دانشگاه آکسفورد مدرک گرفته است.

این نکته را در مقدمه چاپ سوم کتاب «بهم میاد!» متذکر شده‌ام و فکر می‌کنم باید اینجا هم آن را یادآوری کنم که مطمئناً هدفم از ترجمه کتاب نسخه‌پیچی یا ارائه الگو و چیزهایی از این دست نیست. و مسلم است که اقتضائات فرهنگی مسلمانان دیگر کشورها با اقتضائات فرهنگی جامعه شیعی - ایرانی یکی نیست و قابلیت انطباق و الگوپذیری ندارد.

محسن بدره

پاییز ۱۳۹۲، تهران

Amour, pyar, Amor, Love، حب، عشق. در قاموس من تمام این کلمات چیزی خوشمزه، خاکی، ناگزیر و البته برین را وصف می‌کنند. عشق الهام‌بخش کارهای بزرگ، گزیدن‌های نابخرد و پیامدهای توضیح‌ناپذیر است. زندگی‌ها را راه می‌برد و دل‌های ما را می‌سازد یا می‌شکند. می‌تواند میان مرگ و زندگی داوری کند و تن را به روح متصل کند و آن دورا چنان به هم پیوند دهد که از این میان برق‌ها بجهد. این ذاتِ مقامِ انسانی است.

تمدن‌ها بر سرِ بودن یا نبودنِ عشق با همدیگر برخورد نمی‌کنند. ممکن است دربارهٔ اینکه به چه کسی یا چه چیزی باید عشق ورزید با هم متفاوت باشند. آن‌ها بر سرِ معشوقِ واحد با هم نزاع می‌کنند. دربارهٔ اینکه چگونه باید عشق را راه برد با هم اختلاف دارند. اما رب‌النوع عشق در ژرفای همهٔ جان‌ها و همهٔ فرهنگ‌ها جا خوش دارد و از آغاز تا کنون کتاب‌ها را از سوگواری‌ها و چکامه‌هایی به زبان‌ها و سرمشق‌های مختلف آکنده است. در روزگارِ نو، وقتی تنها آنچه می‌بینیم اجازه دارد قطعیت داشته باشد؛ وقتی به نظر می‌رسد فقط داده‌های علمی می‌توانند حاملِ حقیقت باشند؛ وقتی فقط چیزی که بشود اندازه‌اش گرفت وجود دارد؛ عشق همهٔ این خرده‌گیری‌ها را به مبارزه می‌طلبد و پیشِ چشمِ آدمیان شادمانه می‌رقصد و با وعده دادنِ چیزی ناشناخته، نادانسته سربه‌سرشان می‌گذارد.

عشق دیری است از دستِ نسلِ ما رفته، آبکی شده و به دلربایی کردن و قصه و خیالِ عاشقانه فروکاسته است. از عشق می‌خواهیم ما را در اوجِ ثابتی نگه دارد و هر وقت فشارِ آدرنالین فروکش می‌کند و به عشقِ راحت و معاشرتِ مطبوع می‌انجامد، احساس می‌کنیم به ما خیانت شده است. ما پای عشق را با محدود کردنِ منطقه‌اش به وعده‌های غذا زیر نورِ شمع و قدم زدن‌هایی زیر نورِ ماه بسته‌ایم. وقتی علناً از عشق حرف می‌زنیم، آن را فرومایه می‌کنیم. کاش عشق را چون فضیلتی آگاهانه و متصل با وسعتی نامحدود و عظمتی بی‌کران دوباره برای جامعه‌مان زنده کنیم. هر کدام از ما می‌دانیم که عشق به دوستان، هم‌سخنان، والدین و کسانی دیگر که در میانشان زندگی می‌کنیم تعلق دارد. عشق بردباری، فداکاری و بی‌خودی می‌خواهد. برخی، مثل من، ممکن است احساس کنند که عشق آن‌ها را به خدا پیوند می‌دهد؛ آفریدگاری که نه شکل دارد نه جا نه زمان، ولی حقیقتاً وجود دارد.

ظاهراً احتمالِ اینکه فردِ مسلمان آشکارا از عشق صحبت کند کم است اما، مانند همهٔ جوامع و فرهنگ‌های دیگر، مسلمانان نیز دل‌مشغولِ آن‌اند. در حقیقت زنان و مردانِ مسلمان بخشِ زیادی از وقتشان را صرف می‌کنند که بفهمند کجای کرهٔ زمین باید جفتشان را پیدا کنند. پیدا کردنِ آن یک نفرِ خاص برای فردِ مسلمان آن قدر حیاتی است که تقریباً همه درگیرِ آن می‌شوند: پدر و مادر، برادر و خواهرها، عمه‌ها و خاله‌ها، دایی‌ها و عموها، امام جماعت‌ها و حتی همسایه‌ها.

زیرِ حجاب‌های ماتِ زنانِ مسلمان دل‌هایی تپنده هست و رویاهایی از عشق. پندارهایی آکنده از حکایت‌های پریان و شاهزاده‌ها و خوشبختی‌ای که خواهد آمد. نهفته در پسِ سرتیترهای غالباً گمراه‌کننده دربارهٔ ترور و تبه‌کاری، که گفته می‌شود به خاطرِ اسلام است، مسلمان‌ها را پیدا می‌کنی: مردمی معمولی و عادی

که همه‌شان چیزی را دارند که به بشر تعالی می‌بخشد و بُعد برین درون آن‌ها را به زندگی‌های خاکی‌شان پیوند می‌دهد؛ چیزی که به آن عشق می‌گویند.

زنانِ مسلمان داستان‌های زیادی برای گفتن دارند که برخی از آن‌ها ناگوار است: رنج و سرکوب و سوء استفاده‌هایی که برخی از زنان به نام مذهب گرفتار آن می‌شوند، اما در واقع فرهنگ و قدرت سبب آن هستند، هرگز نباید فراموش شود و قطعاً باید متوقف شود. من اندوه مضاعفی دارم؛ چرا که با آن زن‌ها خواهر ایمانی‌ام و شریک درد آن‌هایم. در عین حال، احساس می‌کنم زیبایی دینم با غرض‌هایی غیرانسانی حیف و میل، کژنمایی و از آن سوء استفاده شده است.

داستان‌هایی مثل داستان من ناشنیده مانده‌اند. چون با پیش‌پنداشته‌های قالبی، که داستان‌هایی درباره سرکوب کردن اسلام یا کسانی است که از اسلام بیرون رفته‌اند، یک سره جور در نمی‌آید. با این وجود، چنین داستان‌هایی در عین حال برای فهم ما از معنای «زن مسلمان» تعیین‌کننده است. همه زنان مسلمان در معرض ازدواج اجباری یا زندانی شدن نیستند. ما موجوداتی تک‌بعدی و نهفته در پس حجاب‌های ماتمان نیستیم. بسیاری از زنان مسلمان، مثل من، اسلام را تجربه‌ای مثبت، آزادی‌بخش و تعالی‌دهنده می‌یابند. ما عاشق زندگی‌هایمان هستیم، بیشتر از بیشتر. من داستانم را به همه زنان مسلمان هدیه می‌کنم تا خوش‌طبعی، امید و انسانیت بتواند بار دیگر بخشی از تاریخ ما شود.

زنان مسلمان به شکل‌ها، رنگ‌ها و طعم‌های بسیاری درمی‌آیند و داستان من حکایتی واقعی از تجربه یک زن است. شورها و امیدهای انسانی بسیاری از زنان و مردان مسلمان و انسان‌هایی از دیگر ایمان‌ها و حتی بی‌ایمانی‌ها در داستان من نهفته است که جستجوی هر کدامشان برای عشق ممکن است به اندازه مال من مخاطره‌آمیز، غمگینانه و سرگرم‌کننده باشد.

جستجوی عشق سفر برای یافتن چیزهای مختلف است: جستجوی شریک

زندگی و یاز؛ جستجوی هیجانِ دل‌دادگی؛ جستجوی کسی که تو برایش عزیز باشی، کسی که پپرورانی‌اش یا پپروراندت؛ جستجویی برای معنا، برای دانستن اینکه کاری کرده‌ای و چیزی به دست آورده‌ای، برای اتفاقی که یکهو در دلت می‌افتد یا برای جاودانگیِ نامِ خودت. عشق ممکن است هم نامی برای فرار از مادی بودن به روحانی بودن باشد و هم نامی برای فرار از معنویت به جسمانیت. جستجوی عشق سفری سرسختانه است برای اینکه پی ببری معنای انسان بودن چیست و برای اینکه این انسان بودن را با دیگران قسمت کنی.